

« بررسی اشعاری از »

حافظ

شعر
از دیدگاه
سازگار

بکوشش

ابوالفضل علی محمدی

بهاء ۳۵۰ ریال

۶۰۰

۲۶

4

110

92022



بررسی اشعار حافظ از دیدگاه شهریار

بمناسبت اولین سالگرد درگذشت استاد شهریار

ناشر: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی

مؤلف: ابوالفضل علی محمدی

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: افست تابش، تبریز

حروفچینی: سازمان چاپ هادی، تبریز

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	۵
غزل ۱.....	۹
غزل ۲.....	۱۱
غزل ۳.....	۱۲
غزل ۵.....	۱۴
غزل ۶.....	۱۵
غزل ۷.....	۱۷
غزل ۸.....	۱۹
غزل ۱۳.....	۲۱
غزل ۱۴.....	۲۲
غزل ۱۵.....	۲۲
غزل ۱۶.....	۲۳
غزل ۱۷.....	۲۶
غزل ۱۸.....	۲۷
غزل ۱۹.....	۲۸
غزل ۲۰.....	۳۰
غزل ۲۲.....	۳۱
غزل ۲۹.....	۳۳
غزل ۴۰.....	۳۳
غزل ۴۲.....	۳۴
غزل ۴۲.....	۳۶
غزل ۴۶.....	۳۸
غزل ۴۷.....	۳۹
غزل ۴۸.....	۴۰
غزل ۴۹.....	۴۱
غزل ۵۱.....	۴۲
غزل ۵۲.....	۴۳

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
غزل ۵۳.....	۴۴.
غزل ۵۴.....	۴۵.
غزل ۵۵.....	۴۶.
غزل ۵۶.....	۴۷.
غزل ۵۷.....	۴۸.
غزل ۵۹.....	۵۰.
غزل ۶۲.....	۵۱.
غزل ۶۳.....	۵۱.
غزل ۶۴.....	۵۲.
غزل ۶۵.....	۵۲.
غزل ۶۶.....	۵۳.
غزل ۶۷.....	۵۴.
غزل ۶۸.....	۵۴.
غزل ۶۹.....	۵۵.
غزل ۷۰.....	۵۶.
غزل ۷۱.....	۵۶.
غزل ۷۲.....	۵۹.
غزل ۷۳.....	۵۹.
غزل ۷۴.....	۶۰.
غزل ۷۶.....	۶۱.
غزل ۷۷.....	۶۱.
غزل ۷۹.....	۶۲.
غزل ۸۰.....	۶۲.
غزل ۸۴.....	۶۳.
غزل ۸۷.....	۶۴.
غزل ۸۸.....	۶۶.
غزل ۸۹.....	۶۷.

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
غزل ۹۰.....	۶۸
غزل ۹۱.....	۶۸
غزل ۹۲.....	۶۹
غزل ۹۴.....	۷۰
غزل ۹۵.....	۷۲
غزل ۱۰۱.....	۷۲
غزل ۱۰۲.....	۷۴
غزل ۱۰۳.....	۷۴
غزل ۱۰۵.....	۷۴
غزل ۱۰۷.....	۷۶
غزل ۱۰۸.....	۷۶
غزل ۱۰۹.....	۷۷
غزل ۱۱۰.....	۷۸
غزل ۱۱۱.....	۷۸
تکلیف درسی.....	۸۲

پیشگفتار

یا رب حی میت ذکره
و میت یحیی باخباره
لیس بمیت عند اهل النهی
من کان هذا بعض اشاره

چه بسا زنده‌ای که نام او مرده
و چه بسا مرده‌ای که به اخبار خود زنده‌است
و آنکه چنین آثاری دارد نزد صاحبان خرد،
مرده نیست.

شهریار را اغلب یک شاعر می‌شناسند و حق هم همین است.
او به مفهوم واقعی کلمه شاعر بود و شاید از جمله معدود شاعران تاریخ
ادبیات ایران که شعرشان حالت فورانی داشته است. حکایت می‌کرد که در
نوشتن مثنوی «مولانا در خانقاه» تمامی آنچه را که از تخیلش می‌گذشت ثبت
نکرده است چرا که ابیات باران و بار او می‌باریدند.
اما شهریار تنها یک شاعر نبود. مطالعات و تاملات عمیقش در برخی
از زمینه‌ها بقدری وسیع بود که صلابت اندیشه یک محقق یا یک حکیم دانشمند
که «به تأیید نظر حل معما می‌کرد» در ورای کلامش مشاهده می‌شد. از جمله
این زمینه‌ها غور و بررسی مدام در شخصیت و زندگی و دیوان جاودانه شاعر
ایران حافظ بود.

می‌گفت: از کودکی یاد و کتاب انس گرفتم، قرآن مجید و دیوان خواجه
و حالا هم که پیر شده‌ام، بجز صدای قرآن و بجز صدای حافظ، هر صدای

دیگری گوشم را آزار می دهند . و می گفت :

حافظ را با بررسی نسخه ها و تحقیقات خشک عالمانه نمی توان شناخت
حتی پیدا کردن اولین نسخه و نزدیکترین سند گره گشا نیست ، خواجه مدام ،
واژه های ابیاتش را تغییر می داد تا مناسبترین را پیدا کند ، حال مورد نظر
حافظ کشتی شکسته بوده یا کشتی نشسته ، ذوق می خواهد که فهمیده شود ،
آن ذوق را هم همه کس ندارند ، باید همکلاس حافظ بود تا فکر واقعی او را
دریافت . می گفت :

من همکلاس حافظم ، اما حافظ شاگرد اول کلاس است . وجوه اشتراک ،
بین ما عبارتند از : شاعر ذاتی بودن ، زندگی رندانه داشتن ، طعم تلخ و
شیرین عشق مجاز را چشیدن ، جمع آوری لطایف حکمی با نکات قرآنی ، حفظ
قرآن و رسیدن به عرفان . می گفت :

برای صالحان چهارده پایه ثواب است که حافظ در مرحله نه آن قرار
دارد در حالیکه بسیاری از شاعران بزرگ در مرحله هفت گناه هستند .
می گفت :

این (بررسی و تفسیر اشعار حافظ) آخرین رسالت ادبی من است ، بعد
از اتمام آنها را منتشر کن تا مردم بدانند که حافظ کیست ؟ عرفان چیست ؟
شعر رندانه یعنی چه ؟
می گفت :

یک روز گریه کردم که خدایا من پیر را برای چه نگهداشته ای ؟ یک وقت
دیدم که در عالم مکاشفه قرآن می خوانم و این آیه را که در صفحه اول نوشته
شده بود :

ولتخرج الناس من الظلمات الى النور ، تو را نگهداشتیم که رسالت خود را
انجام دهی .
و می گفت :

من به دیوان او بسی دیدم
و به که ، قرآن به پارسی دیدم

سحر باشد لسان اولاریب
 راستی، راستی لسان الفیب
 هرچه در پرده حقیقت راز
 می‌نوازد به ارغنون مجاز
 گوش می‌خواهد از تو راز نیوش
 که بود محرم پیام سروش

روزی از روزهای زمستان سال ۱۳۶۵ نزد یکیهای غروب به منزلش رفتم^۱، پیش از احوالپرسی گفت: تو یک غیرتی به خرج بده و هفته‌ای یکی دو روز حافظ را با تفسیرش پیش من بخوان. در همان روز قرار شد روزهای یکشنبه هر هفته از ساعت ۹ صبح تا ۱۲ ظهر حافظ بخوانیم. جلسات تفسیر مرتباً ولی به تناسب حال و حوصله استاد تا زمستان ۱۳۶۶ ادامه داشت. غزلها را بنده بیت بیت از روی نسخه علامه قزوینی می‌خواندم و استاد نظر خود را در مورد هر بیت بیان می‌کرد و گفتگوها معمولاً "ضبط می‌شد. گفتگوهایی که هم شامل لفظ بود و هم شامل معنی و تفسیر. استاد با استناد به قرآن و حدیث و تاریخ عصر حافظ و ذوق شاعرانه خود، چهره‌خواجه را به نحو احسن تصویر می‌نمود.

اینک آنچه در اختیار خواننده قرار می‌گیرد، حاصل آن گفتگوهاست، ولی تمامی آنها نیست. لازم به توضیح است که برخی از مطالب و ضمایر زاید و تکراری که مختص گفتگوی محاوره‌ایست حذف و مطلبی به جای آنها در میان گروه که رساننده منظور استاد باشد ذکر شده است. باید توجه داشت که استاد در مورد بیت‌های واضح و بدون کنایه عرفانی یا اجتماعی اظهار نظر نمی‌کرد و بدین سبب ممکن است در این کتاب تفسیر غزلی از اول تا آخر

۱- تفصیل این مبحث تحت عنوان «شهریار و خط سوم» به تاریخ چهاردهم مهرماه ۱۳۶۷ در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید.

ملاحظه گردد و ممکن است از یک غزل چند بیت ارائه گردد. اصولاً " شیوه" استاد این نبود که بیتی را معنی ظاهری کنند، برای هر بیتی مغزی قائل بود که سعی می کرد آن را بیان و مفهوم کند. بیانش گاهی به ضرورت و البته کمتر به اطناب می گرائید و اغلب با یک جمله و حتی یک کلمه قال قضیه را می کند. با این آرزو که چاپ مجموعه حاضر هم موجب خشنودی روح استاد و هم مورد پسند اهل عرفان و ادب قرار گیرد، وظیفه خود می دانم که از جناب آقای رنجبر مدیر کل محترم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی که در تسهیل و تمهید مقدمات نشر، دلسوزانه کوشش کردند، تشکر و قدردانی نمایم.

و من الله توفیق

تبریز - اردیبهشت ۱۳۶۸

ابوالفضل علی محمدی

غزل ۱

الا یا ایها الساقی ادر کاسا" و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

مصرع اول این شعر از یزید است ، حافظ شعر را مقلوب کرده ، شعر یزید این است .

انا لمخمور ما عندی بتر یاق ولا راقی

ادر کاسا" و ناولها الا یا ایها الساقی

این که حافظ خود را رند می خواند از اینجاست ، [توجه کنید که چطور به یک مساله تاریخی اشاره می کند ، و نتیجه گیری زندانه می نماید] ابوسفیان وقتی مجبور شد و آمد و افتاد روی پای پیامبر بچه هایش را جمع کرد و گفت ، حالا چاره ما در این است که ظاهرا " مسلمان بشویم آن وقت در جلد اسلام حکومت را در دست بگیریم . البته همان کار را هم کردند . حالا حافظ می گوید من هم همان کار ابوسفیان را ، وارونش را انجام می دهم . یعنی می افتم به جلد عصیانکاران و شراب خواران و گنه کاران و بالاخره سر در می آورم از محراب علی (ع)

در نمازم خم ابروی توام یاد آمد

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

سؤال : منظور از آسان نمودن عشق چیست و مشکلات ، مشکلات عرفا نیندیا . . . ؟
جواب : خدا وقتی می گوید که محل داری تا خودم بررسی عبدی اتینی اجعلک مثلی ،
بشر قبول کرده ، جن و انس قبول کرده که بیاد و این امتحان را بدهد . برای
اینکه کان ظلوما "جهولا" بشر که اینجا می افتد به زندان زمان و مکان می فهمد
که چه مشکلاتی هست .

ببیوی نافهای کاخر صبا زان طره بگشاید
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها
در این بیت آفرینش تشبیه به زلف شده . زلف اگر یکسو برود زینت جمال است
اما اگر جمال را بپوشاند حجاب جمال است . آن وقت انبیاء که تشبیه به صبا شده اند
می آیند و حجاب را کنار می زنند و جمال الهی را نشان می دهند . علت اینکه
انبیاء به صبا تشبیه شده اند این است که الطف بشر ، انبیاء هستند .

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
رنگین کردن یعنی با خضوع و خشوع نماز خواندن . می ، می عشق الهی است
سجادهات را با می رنگین کن ، یعنی نماز خدا پسند بخوان ، نماز را با عشق
بیامیز . منظور از سالک هم پیامبر است .

همه کارم ز خود گامی به بدنای کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها
همانطور که گفته شد حافظ به جلد معصیت کاران می افتد و آنها را با زبان

خودشان رو به سوی حقیقت حرکت می‌دهد یعنی مجبور است که یکی به نعل و
یکی به میخ بزند . متوجه شدید ؟

حضور گرهمی خواهی ازو غایب مشو حافظ
متی ما تلق من تهوی دعالدنیا واهملها
«ما» در این بیت اضافه است یعنی متی تلق من تهوی . وقتی که ملاقات کردی
معشوق را یعنی به خدا رسیدی ، دنیا را رها خواهی کرد .

غزل ۲

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا
یعنی من به صورت ظاهرا همیت نمی‌دهم که مرا صالح بدانند . مخصوصاً "خودم
را به این لباس درآورده‌ام که جوانها را اصلاح کنم . خودم را خراب نشان
می‌دهم بخاطر اصلاح دیگران .

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
کجاست دیرمغان و شراب ناب کجا
دیرمغان منظور مسجد است . حافظ دو پهلوی حرف می‌زند ، طوری که نه جوانها
بفهمند و نه زاهدان .

زر وی دوست دل دشمنان چه دریابد
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
در قرآن هم هست که لینظر من گان حی . خدا می گوید بشر با ایمان زنده
است . آنها که بی ایمانند مرده هستند . در جهان ارواح ما را اصحاب قبور
می خوانند .

مبین به سبب زنخدان که چاه در راه است
کجا همی روی ایدل بدین شتاب کجا
اشاره به جوانهاست که دنیا ظاهرش فریبنده است . دنیا خود را چاه زنخدان
نشان می دهد ولی همین چاه زنخدان تبدیل می شود به چاه واقعی .

بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال
خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
می گوید وجود اصلی ما عقل ماست که انرژی است و از جهان عقل می تابد . نظر
این است که ما از اصل دور شدیم . حافظ حسرت آن روزگار را می خورد . اول
ما خلق اللما لعقل .

غزل ۳

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکنا بادو گلگشت مصلی را

می‌گوید که عبادت این جهان را در هیچ‌جا نمی‌توان پیدا کرد . مرحله دنیا مرحله مغتنمی است اینجا هر عمل هفتصد برابر صواب دارد ، اما آنجا میلیونها سال عبادت لازم است که از جهان روح منتقل بشود به جهان عقل . یعنی روح مجرد بشود عقل مجرد . در این دنیا اگر انسان خود را تزکیه نماید یک‌دفعه جهان اشیر را طی می‌کند و به جهان انرژی وارد می‌شود .

سؤال : منظور از خوان یغما در این بیت چیست ؟

فغان گاین لولیان شوخ شیرین‌گار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

جواب : خانهای ترک‌ظاهرا "مردم را غارت می‌کردند و هر سال یکبار مردم را سرسفرهای دعوت می‌کردند و می‌گفتند هر چه می‌خواهید ببرید آن سفره اسمش خوان یغما بود یعنی سفره‌ای که غارت می‌کنند .

حافظ در جای دیگر می‌گوید :

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
هلال عید بدور قدح اشارت کرد

منظور از حکمت در این بیت چیست ؟

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

حکمت مطالعه آفرینش است از بیخ ، خداوند می‌فرماید : اوتی الحکمه کثیرا . این حکمت که حافظ می‌گوید منظور فلسفه است . یعنی با ادعای حکمت هم

نمی‌توان به‌رازی آفرینش‌پی‌برد حکمت را باید خدا عطا کند . در مقابل حکمت ، علم قرار می‌گیرد علم شناخت آفرینش از این سواست یعنی از جهان ماده . علم محدود است خدا می‌فرماید : *ما اوتیتم من العلم الا قليلا* .

غزل ۵

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینم دیدار آشنا را

«کشتی نشستگانیم» صحیح است ، اگر کشتی شکسته باشد که از اول نمی‌نشینیم . شرطه ، همان مامور شهرداری را گویند که باید اجازه حرکت کشتی را صادر کند . شرطه هم وقتی اجازه حرکت می‌دهد که باد اجازه بدهد . این است که باد موافق را باد شرطه می‌گویند .

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل

هات الصبوح هبوا ايها السكارا

فات الصبوح درست است . در شعرهای حافظ قرینه هم دارد . گر فوت شد سحر چه نقصان صبح هست نه اینکه واقعا "فوت شد" . اصطلاحی است که ای وای وقت گذشت . همچنین «هبو» فصیح نیست ، حافظ را به چوب بهندی «هبو» نمی‌گویند . هیو صحیح است یعنی تهنیت بگوئید «هیو» در قرآن هم آمده است . هاتی هم عیبش این است که در یک مصراع دو مخاطب داشته باشد . به

یکی بگوید بیاور و به یکی بگوید بیدار شو.

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

کاین کیمیای هستی قارون کندگدا را

قانون کلی است البلاء للبلاء چون سعادت عوض کردن دنیا است با آخرت هر

وقت دنیا بتوبه گذشت بدان که از اولیا هستی. در قرآن آمده:

من کان یزید حرث الآخره نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نوته

منها و ماله فی الآخره من نصیب. «سوره شعرا آیه ۲۰»

یعنی کسی که اراده کند زراعت آخرت را می افزائیم زراعت او را و کسی که اراده

کند، زراعت دنیا را می دهیم از آن و او را از آخرت هیچ بهره ای نیست.

غزل ۶

آئینه سکندر جام میست بگر

تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

آئینه سکندر جام جمست، آئینه سکندری اسم کتابی است. یعنی تاریخ خودش

جام جم می باشد. ملک دارا معنی کشور فارس را می دهد.

خوبان پارسی گو بخشدگان عمرند

ساقی بده بشارت رندان پارسا را

صحیح شعرا این است .

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند
ساقی بشارتی ده پیران پارسا را

حافظ شعر دیگری نیز دارد .

گر مطرب حریفان این پارسی بخوانند
در رقص و حالت آرد پیران پارسا را
یعنی به پیران پارسا مژده بده که یک چنین چیزی هست .

حافظ به خود نپوشید این خرقة می آلود
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را
یعنی حافظ این خرقة و لباس می آلود را به میل خود نپوشید ، بلکه برای مصلحت
و اصلاح دیگران پوشیده است .

آن تلخ و ش که صوفی ام الخبائثش خواند
اشهی لنا و احلی من قبله العذارا
حافظ می گوید ، تاگوینده کی باشد ؟ اگر علی (ع) پیامبر (ص) بگوید ام الخبائث
بله ، اما اگر صوفی بگوید دروغ گفته . صوفی خود کارهای خبث انجام می دهد
و گناه نمی داند ولی یک استکان شراب را حرام می داند .
سؤال : لطفاً بفرمائید ، این بیتها به همین شکل که خوانده می شوند بمنظر شما
صحیحند یا نه ؟

ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم
مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را

جواب: سها را، صحیح است یعنی ستاره کوچک را مدد نماید.
خداوند می‌فرماید: *الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب*
«سوره صافات آیه ۱۰»

سؤال:

همه شب، در این امیدم که نسیم صگاهی
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را
جواب: به پیام آشنایی بنوازد آشنا را صحیح است.

غزل ۷

صوفی بیا که آینه صافیست جام را
تا بنگری صفای می لعل فام را
آینه صاف است جام را. در این بیت امامت به جام تعبیر شده، نبوت را هم
به می تعبیر می‌کنند.
راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
مکمل بیت پیش است یعنی از امامت باید به نبوت رسید، انامدنیه العلم و
علی بابها.

در بزم دور یک دو قدح در کش و بروج
یعنی طمع مدار وصال دوام را

در بزم عشق صحیح است ، یعنی در این دنیا باید کارت را بکنی و بروی . وصال
کامل در این دنیا نیست .

ای دل شهاب رفت و نچیدی گلی زعیش
پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را
هوس ننگ و نام را صحیح است ، حافظ را بکشی هنری ننگ و نام نمی گوید .

حافظ مرید جام می است ای صبا برو
وزبندگی برسان شیخ جام را
حافظ مرید جام جم است .

دود آه سینهء نالان من
سوخت این افسردگان خام را
سینهء سوزان من صحیح است .

محرم راز دل شیدای خود
کس نمی بینم زخاص و عام را
کس نمی بینم خاص و عام را .

ای صباگر به جوانان چمن بازرسی
خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
خدمت از ما برسان صحیح است . خدمت ما یعنی پیش ما که فصیح نیست .

ترسم این قوم که بر دردکشان می خندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را

در سرکار فلان کردن اصطلاحی است یعنی از دست دادن . درد کش مشروب خوری را گویند که به جهت کم پولی و بی پولی [شراب صاف به او ندهند ولی معنی ظاهر مورد نظر نیست] حافظ در جای دیگری می گوید :

گیست دردی کش / این میگده یارب که درش

قبلسه حاجت محراب دعا می بینم

آخردردی کش هانبار سون می شود محراب ؟ چون مومن هم دستش از دنیا تهی است تشبیه به دردی کش می شود . پیر دردی کش مولا علی است .

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

قصه ای هست که در کشتی نوح خاک هم بوده . خیس یا تر شدن آن خاک علامت اتمام طوفان بوده است . یعنی مردانی هستند که طوفان دنیا را به هیچ نمی خرنند یعنی انقلابات دنیا در آنها تاثیر ندارد .

غزل ۸

ساقی به نور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به گام ما

یعنی ای ساقی کوثر (مولا علی) دل ما را با باده عشق الهی بیامیز . علت اینکه حافظ خطاب به حضرت علی شعر را شروع می کند این است که برای خداشناسی

باید از امامت شروع کرد و بعداً "وارد نبوت شد. آمده است انا مدینه العلم
علی بابها .
مراد از جام جم دل انسان است .

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما
حافظ سفری به یزد کرده بود اما به جهت عاطفی بودن و حساسیت شدید ناراحت
شده و برگشته بود . بعداً "از حافظ عذرخواهی شده بود . این غزل جواب عذرخواهی
است .

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر
زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما
زانکه زد بر دیده آبش روی رخشان شما و یا زانکه زد بر دیده آب از روی رخشان
شما .

عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم
گرچه جام ما نشد پرمی به دوران شما
صحیح بیت این است که عمرتان بادا مدام ای ساقیان بزم جم .
مدام هم معنی همیشه می دهد و هم معنی شراب که با مصرع بعد هماهنگی دارد .

غزل ۱۳

تخت زمرد زدست گل به چمن
راح چون لعل آتشین دریاب
صحیح این است . تخت زرین زدست گل به چمن ، در همین غزل که به مطلع
می دهد صبح و کله بست سحاب آغاز می شود . بیتی هست که مرحوم قزوینی
نوشته .

این چنین موسمی عجب باشد
که ببندند میگده به شتاب
که صحیح آن بیت هم این است . در چنین موسمی عجب باشد .
هم چنین چند بیت از این غزل در نسخه قزوینی افتاده که عبارتند از :
چون سکندر حیات اگر طلبی
لب لعل نگار را دریاب
زاهدا می بنوش رندان
فاتقوالله یا اولوالباب
گر نشان ز آب زندگی خواهی
می نوشین بجو به بانگ رباب
حافظا غم مخور که شاهد بخت
عاقبت برگشد ز چهره نقاب

غزل ۱۴

گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار
خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب

گفتمش بنشین زمانی ...

در همین غزل نیز بیت سوم ، خفته بر سنجاب راحت و بیت هفتم ، گفتم
ای شاه غریبان و بیت آخر ، دور نبود گر نشیند خسته و غمگین غریب صحیح
هستند .

غزل ۱۵

حافظ نه غلامیست که از خواجه گریزد
صلحی کن و بازآ که خرابم ز عتابت
لطفی کن و بازآ ، صحیح است . بیت چهارم این غزل چشم خمارین و بیت ششم ،
هر ناله و فریاد که کردم نشنفتی ، درست ترند .

غزل ۱۶

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت

به قصد جان من زار ناتوان انداخت

منظور از خلقت، آفرینش انسان بود که آخر همه موجودات می باشد یعنی نتیجه و تکامل همه موجودات انسان است. آدم زمانی پیدا شد که انس و جن دمیدند به قالب حیوانی. اصلاً "ان" انسان "ان" جمع است یعنی انس و جن. بشر در حالت کلی عده ای انس و عده ای جن هستند. بشر ساده و خرف را انس و بشر زیر زیرک و هوشیار را جان می گویند. منتها هر دو مؤمن و کافر دارند. کافران جنایتکاران ساده اند مثل دزدها، چاقو کشان. و کافر جان آنها هستند که پشت پرده کار می کنند مثل شیطان. این بدن ما قبلاً "حیوان بود". یعنی اول نباتات روئیدند بعد تبدیل شدند به حیوان. حالا هم در دریا چیزهایی هستند که هم نبات و هم حیوانند. خلاصه انسان از گل خلق شد. خلق الانسان من صلصال. همانند نباتات که از گل در آمدند. بیت اشاره به این موضوع دارد.

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود

زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

اشاره به حدیث فاحبیت عن اعراف دارد خدای فرماید که دوست دارم شناخته

شوم خداوند گنج مخفی است انسان را خلق کرد که او را بشناسد . فگنت گنزا"
مخفیا"فخلت الخلق فکی اعرف .

به یک کرشمه که نرگس به خود فروشی کرد
فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت
خداوند با اسباب و وسایل جلوه می کند و از آنجا که گلها بهترین جلوه گاه خداوند
هستند حافظا اشاره به این نکته دارد .

شراب خورده و خوی کرده می روی به چمن
که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت
خوی کرده یعنی عرق کرده . علت نام گذاری شهر خوی هم از اینجا است که سابق
دریاچه رضائیه نزدیک خوی بوده و چون این نزدیکی رطوبت به همراه داشته
آن شهر را خوی نامیدند .

بنفشه طره مفتول خود گره می زد
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
بنفشه سمبل شرم و حیا است . بالاترین صنعت شعر این است که قسمت محذوف
داشته باشد قسمت محذوف این شعر سر به پایین انداختن بنفشه است . من نیز
در بیتی چنین گفته ام :

شهریار این در و گهر چو به مژگان می سفت
ماه ، عقد پرن از گردن خود وا می گرد
یعنی باز می کرد که این را بیندازد .

کنون به آب می لعل ، خرقه می شویم

نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت

یعنی مجبورم که تظاهربه میخواری کنم تا جوانها را ارشاد کنم . همه کس دارای هوای نفس هستند فقط در انبیاء و ائمه هوای نفس نیست ، آنچه که مهم است توبه می باشد .

مگر گشایش حافظ در این خرابی بود

که بخشش از لش در می مغان انداخت

بهترین ترقی معنوی انسان در توبه است . انسانی که از اول موقعیتش طوری بوده که [در معرض گناه قرار نگرفته و تنها در گوشه ای عزلت گزیده و از کودکی] با مسجد و قرآن آشنا شده ، اگر چه توفیقی است ، اما نمی رسد به پای کسی که در اجتماع و در معرض گناه قرار گرفته رند است و شرابخوار . . . بعد توبه می کند مسلماً "اولی امتحانش ناقص می باشد .

جهان به کام من اکنون شود که دور زمان

مرا به بندگی خواجه جهان انداخت

این شعر اگر چه به ممدوح حافظ سروده شده ، اما باید توجه داشت که تملق نیست بلکه تشویق به کارهای نیک است . چون طبایع مختلفند . تربیت نیز باید متفاوت باشد . برخی از اشخاص تربیتش باید تشویقی باشد مثل بچه ها و پادشاهان . وقتی می خواهیم بچه ما خوب درس بخواند از جهت تشویق پیش این و آن می گوئیم که بچه من بسیار شاگرد خوبی است ، شاگرد اول است و . . . در حالیکه

ممکن است چنان نباشد ولی آرزو می‌کنیم که چنین باشد پادشاهان نیز چنینند .
 سعدی و حافظ که از سلاطین تعریف می‌کنند در واقع تربیت تشویقی می‌کنند .
 شاه را که نمی‌شود تربیت تنبیهی کرد . اما تربیت تشویقی هم از آن پادشاهان نیست
 که استعداد پذیرش این تربیت را داشته باشند . شما می‌دانید که امیر تیمور
 [پادشاه خونخوار که اصلاح‌پذیر نبود] وقتی شیراز می‌رود حافظ با او طور دیگری
 رفتار می‌کند و می‌گوید : آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست . یعنی که تو اصلاً "
 آدم نیستی . ولی همین حافظ شاه شجاع را تعریف می‌کند چون مستعد برای
 تربیت هست .

منظور این است که حافظ قائل نیست که هر کس پول به او بدهد تعریفش
 کند . فرق عارف با غیر عارف در همین نکته سنجی‌هاست .

غزل ۱۷

تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت
 جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
 از واسطه ، به معنی «از برای» می‌باشد در فارسی امروز می‌گویند واسه من چیزی
 بخر یعنی برای من .

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
 خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

آتش میخانه اشاره به آتشی است که می را با آن می یزند که به آن می پخته می گویند .

چون پیاله دلم از توبه که کردم به شکست
همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت
یعنی به زحمت توانستم توبه کنم چون انسان تا مدتی بعد از توبه کردن دوباره
هوس انجام آن کار را می کند .

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و به شکرانه بسوخت
این علامت تسلیم است . پیری که به پیر دیگر می رسد برای احترام خرقه را
در می آورد و به پیش پای او می اندازد .

غزل ۱۸

ساقیا آمدن عید مبارک بادت
وان مواعید که کردی مرواد از یادت
چون خداوند در عید فطرا جر روزه داران را می دهد . حافظ می گوید ای مولا علی
اجر ما را بگیر و بده .

برسان بندگی دختر رزگو بدر آی
که دم و همت ما کرد زبند آزادت
یعنی ماییم که اسم می و مطرب را بلند آوازه کردیم و آن را از حالت مجاز
در آورديم .

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح
ورنه طوفان حوادث ببرد بنيادت
کشتی نوح منظور حبل الله است و اعتصم به حبل الله . . .
عترتی سفینه النجاه . منتها سفینه حضرت حسین سریع تراست هر کسی که بخواهد
توبه کند خداوند اول محبت حسین را در دل او جای می دهد و بعد از امامت
وارد نبوت می شود و از نبوت به خدا می رسد .

غزل ۱۹

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
منظور از یار خداست . حافظ قصد شناخت خدا می کند . در حدیث هست . فمن
قصدي، عرفني و من عرفني ارادني و من ارادني طلبني و من طلبني وجدني .
پس کسی که قصد کرد مرا شناخت مرا و کسی که شناخت مرا اراده می کند مرا و
کسی که اراده کرد مرا طلب می کند و کسی که طلب کرد مرا ، می یابد مرا .

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست
می‌گوید اشاره اشعار مرا باید دریافت
شعرهای من مجازی نیستند قرآن هم
همینطور است باید کنه اشارات را دریافت .

سؤال: استاد این چند بیت به همین شکل درستند یا نه؟

شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست
جای غم باد مران دل که نخواهد شادت
جواب: «جای غم باد هرآن دل» صحیح است .
سؤال:

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد
در خرابات بگویند که هشیار کجاست
جواب: در خرابات میرسید که هشیار کجاست ؟
سؤال:

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی
عیش بی یار مهیا نشود یار کجاست
جواب:

باده باده و مطرب و می جمله مهیاست ولی
عیش بی یار مهیا نبود یار کجاست
دو بیت از این غزل در چاپ قزوینی افتاده که باید باشند ، شما اضافه

کنید .

عاشق خسته ز درد غم هجران تو سوخت
خود نپرسید که آن عاشق غمخوار کجاست
دلم از صومعه و صحبت شیخ است ملول
یار ترسا بچه گو خانه خمار کجاست

غزل ۲۰

روژه یکسوشد و عید آمد و دلها برخواست
می زخمخانه بجوش آمد و می باید خواست
می باید خواست و می باید خواست هر دو صحیح است .

سؤال : این بیتها به این شکل صحیحند یا خیر؟

- ۱- ما نه رندان ریائیم و حریفان نفاق
آنکه او عالم سر است بدین حال گواست
- ۲- این چه عیب است گزان عیب خلل خواهد بود
ور بود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست
- ۳- نخفته ام ز خیالی که می پزد دل من
خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
- ۴- چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر زهواست

جواب : شکل صحیح بیتها به ترتیب عبارتند از :

- ۱- مانده مردان ریاییم و حریفان نفاق
آنکه او عالم سراسر است بدنی حال گواست
- ۲- این نه عیبست گزان عیب خلل خواهد بود
ور بود نیز چه شد مردم بی عیب گجاست
- ۳- نخفته ام به خیالسی که می پزم شبها
خمار صد شبه دارم شراپخانه گجاست
- ۴- چه ساز بود که بنواخت مطرف عشاق
که رفت عمر و هنوزم دماغ پرزهواست

غزل ۲۲

سرم به دینی و عقبی فرو نمی آید
تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست

یعنی ما آنقدر فرمان بلند است که به دینی و عقبی اهمیت قائل نیستیم بلکه
رضای خدا را در نظر می گیریم. ما عبدتک طمعا "لجنتک ولا خوفا" من نارک ولیکن
وجدتک اهلا "للعبادہ فعبدتک. یعنی من تو را به جهت طمع بهشت و ترس از
دوزخ عبادت نمی کنم بلکه تو را شایسته عبادت می دانم.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

اشاره به الهام می کند. یعنی آنچه که می گویم بمن الهام می شود.

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوش آراست
یعنی من به این دنیا اهمیتی قائل نبودم اما چون خدا گفته این دنیا را مانند
دکانی فرض کنید و سود آخرت ببرید به این دنیا توجه می‌کنم حدیث هست
که الدنيا مزرعه الآخرة .

در چمن باد بهاری زکنار گل و سرو
به هواداری آن عارض وقامت برخاست
منظور این است که تمام طبیعت آئینه دار جمال الهی هستند .

مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
به تماشای تو آشوب قیامت برخاست
اشاره به معراج حضرت رسول است که مسجود ملک شد .

ببین که سیب زنخدان تو چه می‌گوید
هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
«سیب زنخدان او» صحیح است اشاره به حضرت محمد است که املح پیامبران
است .

به صورت از نظر ما اگر چه محجوب است
همیشه در نظر خاطر مرفه ماست
اشاره به امام غائب دارد .

سؤال: در غزل ۲۴ مصرع اول این دو بیت بدین شکل درستند یا نه؟

۱- گمر گوه گمست از گمر مور اینجا

نامید از در رحمت مشوای باده پرست

۲- حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد

یعنی از وصل تو اش نیست به جز باد بدست

در مصراع اول بیت اول موی و در مصرع اول بیت دوم بجای شد ، یافت صحیح می باشد .

غزل ۲۹

حافظ چه شد از عاشق و رند است و نظر باز

بس طور عجب لازم ایام شباب است

انسان در هر مرحله ای حق را در یک چیزی می بیند مثلاً "وقتی به دختری عاشق

می شود فکر می کند که عاشق یک فرد است و حال آنکه او عاشق جلوه ای از جلوه های

حق شده است .

غزل ۴۰

المنه لله که در میکده باز است

زان رو که مرا بردار و روی نیاز است

خمها همه در جوش و خروشد زمستی
و آن می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است
خمها و میخاند سمبلیک هستند . یعنی آنها که عالم و حکیمند همه پر جوش و
خروش هستند ، در حال فیضان هستند ، به عبارت دیگر هر کس طالب علم و
حکمت است وسیله اش هست .

از وی همه مستی و غرور است و تکبر
و زما همه بیچارگی و عجز و نیاز است
اشاره به ان الله متکبر و غنی و انتم الفقرا ، یعنی غیر از خدا همه فقیرند .
سعدی می گوید :

کسی را سزد کبریا و منی
که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
متکبر و بزرگ دانستن خدا عبادت است و موجب تزکیه نفس می شود .

غزل ۴۱

بار دل مجنون و خم طره لیلی
رخساره محمود و کف پای ایاز است
عشق کوچک و بزرگ نمی شناسد . انسان هر چه می بیند همه جلوه الهی است .
محمود جلوه الهی را در ایاز می بیند و مجنون در لیلی .

بردوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم
تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
باز سبیل نهایت پرواز است . یعنی همانند باز از همه چیز چشک پوشیده‌ام ،
صرفنظر کرده‌ام تا تو را بشناسم . هرکس خدا را شناخت از همه چیز چشم
می‌پوشد .

در کعبه کوی تو هر آنکس که بیاید
از قبله ابروی تو در عین نماز است
انسان وقتی موحد شد ، همه کارش عبارت است . چون همه کار بخاطر خدا انجام
می‌گیرد . کسب کنم برای خدا ، برخیزم برای خدا ...

صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد
به عقل نوش کدایم فتنه‌انگیز است
صراحی منظور قرآن و حدیث و اخبار است .
حریف : منظور عالمی است که از مصاحبتش استفاده شود .
می‌گوید مواظب باش که به جهت بدی اوضاع و احوال ممکن است متهمت
سازند . در بیت بعدی هم تاکید می‌کند که :
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
یعنی مواظب خودت باش تقیه و تقوی داشته باش .

غزل ۴۲

حال دل با تو گفتم هوس است
خبر دل شفتتم هوس است
مناجات است . مخاطب خداست در بیتی دیگر می گوید :
شب قدری چنین عزیز و شریف
با تو تا روز خفتنم هوس است
که منظور شب زنده داری شب قدر است .

وہ کہ در دانه‌ای چنین نازک
در شب تار سفتنم هوس است
دقایق را می گوید . مثل کسی که جواهر را به نخ می کشد حقایق را باید پیدا کرد
و نخ کشید .

نیست در بازار عالم خوشدلی و رزانکه هست
شیوہ رندی و خوشبازی عیاران خوشست
حدیث داریم که دنیا جای خوشی و تفریح نیست الدنیا سجن المومن و داریم که ما خلقنا
الراحه فی الجنة .

حافظ جای دیگر می‌گوید دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید .

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

که می حرام ولی به زمال اوقافت

یعنی عشق الهی در دل فقیه مدرسه تابیده بود و این سخن را گفت .

بهر ز خلق و چو عنقا قیاس کاربگیر

که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست

منظور از کوه قاف قائم آل محمد است . جابلسا یعنی سید المرسلین و جاهلqa یعنی

قائم آل محمد . اسلام ذوالقرنین است . آل محمد از عظمت به کوه تشبیه شده

است .

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است

صراحی می نساب و سفینه غزل است

ظاهر سفینه غزل یعنی جنگ شعر . اما اصل سفینه غزل قرآن است . هر چیزی

هم که توام با عشق باشد سفینه غزل نامند . یعنی از این دنیا فقط معنویت

را اختیار کن .

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست

پیاله گیر که عمر عزیز بی بدلست

یعنی مجرد برو و عوارضی را دور بیاورد . آیه ای هم داریم که :

انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی . «سوره طه آیه ۱۳»

یعنی بدرستی که من پروردگار تو هستم پس بیرون کن نعلین خود را ، بدرستی که

توبه وادی پاکیزه طوایی .

توجه کنید که هر جز ما یکبار می آید و بر نمی گردد آن جزء خاصیت کل را دارد ، مثل آب جوش که یک قطره اش خاصیت کل آب جوش را دارد .

غزل ۴۶

در مذهب ما باده حلال است ولیکن

بی روی توای سرو گل اندام حرام است

یعنی بی نور خدا چه عبادتی ، چه قرآنی . بدون ایمان و عشق الهی همه باطلند .

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است

چشمم همه بر لعل لب و گردش جامست

قول نی و نغمه چنگ یعنی صداهایی که آدم را هدایت می کنند مثل اذان .

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است

همواره مرا کوی خرابات مقامست

از این بیت کاملاً "مشخص است که خرابات کجاست . خرابات یعنی مساجد، محل عبادت .

غزل ۴۷

هر آنکه رازدو عالم ز خط ساغر خواند

رموز جام جم از نقش خاک ره دانست

سابق ساغر ها را خط خطی می کردند که هر کس به اندازه ظرفیت خود می بنوشد
مثلا "لوطی ها و میخواره ها تا خط آخر پر می کردند و می خوردند . در این بیت
منظور حافظ قرآن است چون رازدو عالم را از آیات قرآنی می توان فهمید و البته
هر کس به اندازه فهم و ظرفیت و استعدادش رموز را درک می کند . خلاصه هر کس
قرآن خواند می فهمد که جهان ماده در عین فریبندگی هیچ است .

ورای طاعت دیوانگان زما مطلب

که شیخ مذهب ما عاقلی گنده دانست

می گویند المسافر کالمجنون ، آدمی هم که اهل آخرت است یعنی خود را مسافر
فرض می کند همیشه خود را منقلب می یابد ، مثل دیوانه ها . حافظ می گوید ما
دیوانه وار بسوی حق می رویم عاشق وار بسوی خدا می رویم . منظور از عاقلی یعنی
حساب سود و زیان خود کردن یعنی مطیع نفس آمده شدن که از نظر عرفا مردود
است .

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان
چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
اجل و مردن کمال است ، توقف نیست . باید مرد و رها شد . آدم عاقل از خدا
امان نمی خواهد که در این دنیا بماند . یعنی فضولی است که بگوییم می مانیم
یا می رویم ، باید تسلیم شد داریم که مالکم مساقه فی الارض ، چیست که این قدر
چسبیدید به زمین ترک دل سیه منظور ، آفرینش و خلقت هست .

ز جور کوكب طالع سحرگهان چشم
چنان گریست كه ناهید دید و مه دانست
از كوكب طالع خودم است كه زیر این بار رفته آیه ای داریم كه :
انا عرضنا الامانه على السموات . . .

حدیث حافظ و ساغر کشیدن پنهان
چه جای محتسب و شهنه پادشه دانست
یعنی اینکه من می گویم «می» «می» معمولی نیست در زیر این کلمه ، معنی دیگری
پنهان است بنابراین باکی نیست که کسی بفهمد .

غزل ۴۸

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست
گوهر هر کس از این لعل توانی دانست

یعنی صوفی وقتی عاشق شد راز نهانی را می‌فهمد . «لعل» در مصرع دوم منظور قرآن است یعنی باید خودت را به قرآن عرضه کنی تا بشناسی که اهلش هستی یا نه .

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
کهنه هر کو ورقی خواند معانی دانست

«مجموعه گل» منظور قرآن است . قرآن متشابهات و سمبلیکها دارد . آنها را باید شناخت آنها هم شناخته نمی‌شوند مگر اینکه خدا در دل انسان بیاندازد چرا که الرحمن علم القرآن الله معلم قرآن . یعنی باید عاشق شد تا ارزش قرآن را فهمید نه اینکه خیال کنی با یک روق خواندن می‌توانی قرآن شناس باشی .

غزل ۴۹

روضه خلدیرین خلوت درویشانشست
مایه محتشمی خدمت درویشانشست

منظور از دراویش پیامبر و اولیاست نحن الفقرا والله غنی پیامبر می‌فرماید :
الفقر فخری . حافظ می‌گوید پیرو پیامبران و اولیا باش ، در بیتی از همین غزل هست که :

گنج قارون که فرو می‌شود از قهر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشانشست

که آشکارا معلوم است که درویش یعنی حضرت موسی .

خسروان قبله حاجات جهانند ولی

سببش بندگی حضرت درویشانست

ببینید چه اشارهای دارد . حضرت صادق به متوکل خلیفه گفت تو پادشاه ابدانی

ولی ما پادشاهان ارواحیم انتم خلفاء الابدان و نحن خلفا الارواح .

غزل ۵۱

لعل سیراب به خون تشنه لب یارمنست

و زپی دیدن او دادن جان کارمنست

نیست خدا گفته: فکنت کنزا "مخفیا" فخلقت الخلق فکی اعرف ، فاحببت عن اعرف

یعنی من گنج مخفی هستم پس خلق کردم انسان را که شناخته شوم و دوست

دارم که شناخته شوم . و نیست گفته: من عشقنی قتله یعنی کسی که عاشق من

شود او را می کشم ، حافظ اشاره به این نکات دارد .

شرم از آن چشم سیه بادش و مژگان دراز

هر که دل بردن او دید و در انکار من است

یعنی آنکه ما را انکار می کند جلوه خدا را نمی بیند ، اگر می دید می فهمید که

چرا عاشق شدم .

بنده طالع خویشم که در این قحط وفا
عشق آن لولی سرمست خریدار منست
میگوید این شکر دارد که می توانم عاشق باشم و همه چیز را دوست داشته باشم .
حافظ همه چیز را جلوه خدا می بیند حتی لولی را .

غزل ۵۲

روزگاریست که سودای بتان دین من است
غم این کار ، نشاط دل غمیگین منست
سودای بتان یعنی سودای انبیاء و اولیاء . بتان یعنی کلیه خوبان ، هرچیزی که
دل را ببرد . تشبیها "بت یعنی جلوه خدا .

دیدن روی ترا دیده جان بین باید
وین کجا مرتبه چشم جهان بین منست
با چشم ظاهر ماده را می توان شناخت اما با چشم دل و با روح خدا را می توان
دریافت .

یا رب این کعبه مقصود تماشاگاه کیست
که مغیلان طریقش گل و نسرين منست
نیست راه کعبه پراز خار است و خدا فرموده افت الجنة بالمکاره یعنی راه بهشت
پراز مکروهات است و النار به الشهوات و راه جهنم گول زنده است . حافظ

می‌گوید: برای رسیدن به خدا راه رفتن بر روی خار برای من مانند راه رفتن بر روی گلهاست .

غزل ۵۳

منم که گوشه میخانه خانقاه منست

دعای پیر مغان ورد صبحگاهی منست

مسجد را می‌گوید میخانه، به جهت اینکه در مسجد انسان مست جذبه‌الهی می‌شود . می‌گوید خانقاه من ، مسجد است . پیر مغان منظور حضرت علی یا حضرت محمد (ص) می‌باشد .

گرم ترانه چنگ صبح نیست چه باک

نوای من به سحرآه عذر خواه نیست

اگر نمی‌توانم اذان بگویم ، دلم می‌خواهد این کار را بکنم . منظور این است که انسان خیلی از چیزها را عملاً "نمی‌تواند بکند ولی نیت آن را دارد و خدا هم به حسابش می‌گذارد .

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

درست بیت این است که تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است . ببینید انسان یک گذشته‌ای دارد و گذشته انسان است که آینده را می‌سازد . حافظ می‌گوید ما

نسبت به آئینده مختاریم ، البته اختیار مطلق هم منظور نیست چرا که عمل ما نتیجه گذشته‌هاست . پدر و مادر و محیط واقعی اختیار از انسان سلب می‌کنند . ما وجود اصلی مان عقل است . عقل می‌تابد به ابدان . ابدان حکم لامپ را دارند از زمان نوح ما همینطوری تابیدیم به ابدان . در هر مذهبی ۱۳ باب آمده ، چون هر مذهبی یک پیامبر دارد که مدیر است و ۱۲ وصی که حکم معلم را دارند . هر مذهب هم هزار سال طول می‌کشد و ۶ مذهب اینجوری است و ما همه این مذاهب را گذرانده ایم که اکنون در مذهب ششم هستیم . این است که نسبت به گذشته مجبوریم . [برای درک بهتر مطلب به مقاله هنرچیست و هنرمند کیست ؟ که در جلد دوم دیوان شهریار صفحه ۷۸۲ به چاپ رسیده مراجعه شود] .

غزل ۵۴

بیاد لعل تو و چشم مست می‌گونت
 ز جام غم می‌لعلی که می‌خورم خونست
 الدنیا سجن المومن ، این دنیا برای مؤمنین مانند زندان است ، خوشی وجود ندارد .

حکایت لب شیرین کلام فرهادست
 شکنج طره لیلی مقام مجنونست
 یعنی فرهاد سخنان شیرین را کلام می‌داند ، به عبارت دیگر برای عاشق ، سخن

معشوق دارای ارزش است .

دلم بچو که قدت همچو سرود لجو نیست

سخن بگو که کلامست لطیف و موزونست

دلجو صفت سرو است ، یعنی چون سرو هستی دلم را بدست آور . موزون اشاره
به قرآن و نهج البلاغه هر دو می باشد .

ز دورباد به جان راحتی رسان ساقی

که رنج خاطر م از جور دور گردونست

یعنی ای مولا علی کمک کن تا معانی قرآن کشف شود .

از آندمی که ز چشم برفت رود عزیز

کنار دامن من همچو رود جیحونست

معنی لغوی رود به معنی اولاد است ولی در این بیت اشاره به غیبت امام زمان
دارد .

غزل ۵۵

ز چشم شوخ تو جان کی توان برد

که دایم با کمان اندر کمینست

قلب المومن بین الاصبع الرحمن ، قلب مؤمن بین دوا نگشت خداست تا بخواهد

خوش باشد ، فشار می‌آورد که خوشی دنیا را بریزد دور ، از دنیا خوشی نطلبد .

عجب علمیت علم هیات عشق
که چرخ هشتمش هفتم زمین است
وقتی آدم عاشق می‌شود و به خدا می‌رسد ، می‌بیند که چرخ هشتم (سدره المنتهی)
آسمان مانند طبقه هفتم زمین است یعنی همه را پائین‌تر می‌بیند .

غزل ۵۶

دل سرا پرده محبت اوست
دیده آئینه دار طلعت اوست
مغز سرا پرده محبت نیست . دل سرا پرده محبت است . یعنی از راه دل است که
خدا جلوه می‌کند چشم آئینه را می‌بیند و دل خودش را .

من که سردر نیارم بدو کون
گردنم زیر بار منت اوست
نیست مولا می‌گوید عبادت من برای دنیا و آخرت نیست ، حافظ اشاره به آن
دارد ما عبادتک طمعاً "لجنتک ولاخوفا" من نازک ولیکن وجدتک اهلاً "للعباده
فعبدتک .

تو و طوبی و مار و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست

توبه خاطر بهشت (طوبی درخت بهشتی) خدا را عبادت می‌کنی و ما به جهت رضای خدا عبادت می‌کنیم .

من که باشم در آن حرم که صبا
پرده‌دار حریم حرمت اوست
صبا یعنی انبیاء، پیامبران از نظر لطافت به صبا تشبیه می‌شوند . وقتی انبیاء
نگه دارنده حرمت خدا هستند ، من که باشم که چنین نکم .

دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روز نوبت اوست
پنج روزه درست است . چون اگر پنج روز بگوییم حتماً باید ۵ روز باشد ولی
پنج روزه یعنی مدت محدود .

غزل ۵۷

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون ، لب خندان ، دل خرم با اوست

سیه چرده منظور حضرت رسول است که سبزه با نمک و ملیح بود . عموماً مکهایها
هنوز هم با نمک هستند . این یک لطف الهی است . مخصوصاً پیامبر را که به
حضرت یوسف تشبیه می‌کردند . روزی حضرت در این مورد از جبرئیل سؤال

کرد . جبرئیل پاسخ داد و انت املح یعنی تو با نمک ترازیوسف هستی . در بیت پائین همین غزل اسم حضرت محمد هم آمده است .

گرچه شیرین دهان پادشهانند ولی

او سلیمان زمانست که خاتم دارد

اشاره به خاتم الانبیاء بودن پیامبر هم دارد . حافظ می گوید اگرچه همه انبیاء پادشاهان دنیا هستند اما برخی از آنها مثل حضرت موسی بیشتر توجهشان به امور دنیوی است . حضرت عیسی مذهبش بیشتر معنوی است . اما مذهب حضرت محمد (ص) هم دینوی و هم اخروی است حدیثی هم هست که :
ان اخی موسی کان عینہو یمنی اعمی یعنی حضرت موسی برادر من چشم راستش نمی دید ، یعنی به آخرت زیاد توجهی نداشت ، یعنی درس و آموزشش برای این دنیا بود .

و ان اخی عیسی کان عینہو یسرا اعمی ، حضرت عیسی هم چشم چپش کم سو بود .

و انا ذوالعینین ومن هردو چشم را دارم یعنی مکتب من توجه به دنیا و آخرت دارد .

زبان ناطقه در وصف شوق نالانست

چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست

در وصف شوق اولال است .

غزل ۵۹

دارم امید عاطفتی از جناب دوست
کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست
دراین بیت حافظا اشاره به عشق مجازی و جوانی دارد ، توبه کرده و در انتظار
عفو است .

دانم که بگذرد ز سر جرم من که او
گرچه پری و شست ولیکن فرشته خوست
رحمت خداوند بر غضب او پیشی دارد . داریم که بدترین گناه ناامیدی از رحمت
خداست .

هیچست آن دهان و نبینم از او نشان
مویست آن میان و ندانم که آن چه مویست
اشاره به خداوند است .

بی گفتگوی ، زلف تو دل را همی کشد
با زلف دلکش تو کرا روی گفت و گوست
اشاره به توحید است .

غزل ۶۲

حافظ اندر درد او میسوز و بی درمان بساز
زانکه درمانی ندارد درد بی آرام اوست
درست بیت این است حافظ آرامی و با این درد بی درمان بساز...

غزل ۶۳

فریاد حافظ این همه آخر بهره نیست
هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست
اشاره به آیه قرآن است، شاید در سوره نزدیک والصفات
مفهوم بیت این است که آنچه عجیب است داستان عشق است عشق را باید
دید، لمس کرد. البته عشق ورزی مشکلات دارد کار همه کس نیست. رسیدن بخدا
آسان نیست.

غزل ۶۴

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن
بسوخت دیده زحیرت که این چمبوالعجیبست
صحیح مصرع اول این است پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز...

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه
کنون که مست و خرابم صلاح بی ادبیت
یعنی برای مصلحت خود را به میخواری زده‌ام

غزل ۶۵

سهو خطای بنده گرش اعتبار نیست
معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست

صحیح این است:

سهو و خطای بنده که گیرند اعتبار
معنی عفو و رحمت پروردگار چیست

غزل ۶۶

در آن زمین که نسیمی وزد ز طره دوست
چه جای دم زدن نافهای تاتاریست
صحب این است :

در آن چمن که نسیمی وزد ز طره دوست
چه جای دم زدن از نافهای تاتاریست

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست
جامه دلق صحیح است .

لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
عشق تشعشی از ذات الهی است در حالیکه عقل تشعشی از جهان عقل است
عشق هم در هر کسی هست منتها گیرنده و کلاس فرق می کند . کلاس باید بالا
باشد تا عشق به تمام معنی باشد و گرنه بنا هم عشق دارد که دیوار می سازد ،
اما آن عشق به انسان خلاقیت می دهد اگر شاعر آن عشق را داشته باشد می شود
حافظ ، سعدی پس گیرنده و کلاس فرد باید بالا باشد تا عاشقی به او اطلاق
گردد .

غزل ۶۷

باده لعل لبش کز لب من دور مباد
راح روح که و پیمان ده پیمانه کیست
اشاره به حضرت رسول است .

دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو
باز پرسید خدا را که به پروانه کیست
اشاره به مولا علی است .

غزل ۶۸

مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد
نیت خیر مگردان که مبارک فالیست
اشاره به ظهور است .

کوه اندوه فراق به چه حالت بکشد
حافظ خسته که از ناله تنش چون نالیست

صحیح این است که : کوه اندوه فراق به چه طاقت بکشد .
حافظ خسته ...

غزل ۶۹

کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست
در رهگذر کیست که دامی زبلا نیست
زلف دوتا از نظر ظاهر یعنی زلفی که دوشق می کنند اما اینجا یعنی خیر و شر
که هر دو زلف خداوند است . یکی عمل و دیگری عکس العمل می باشد .

روی تو مگر آینه لطف الهیست
حقا که چنین است و درین روی وریا نیست
داریم که لیس لله آیه اکبر منی .

از بهر خدا زلف میپیرای که مارا
شب نیست که صد عریده با باد صبا نیست
زلف میارای صحیح تر است ، گرچه میپیرای هم بد نیست .

باز آی که بیروی توای شمع دلفروز
در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست

نور که با صفا مترادف نیست نور و ضیاء نیست ، صحیح می باشد .

تیمار غریبان اثر ذکر جمیل است
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست
سبب ذکر جمیل است .

غزل ۷۰

از روان بخشی عیسی نزنم دم هرگز
زانکه در روح فزایی چولبت ماهر نیست
اشاره به مولا علی است که از برخی پیامبران مقامش بالاتر است ، حضرت موسی
می گوید رب ارنی انظر الیک و جواب می شنود لن ترانی و علی (ع) می گوید کیف
اعبد رباً لم اره ؟ یعنی چگونه خدایی را که ندیده باشم می پرستم .

غزل ۷۱

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
یعنی ما که حقیقت و راستی را می پرستیم ، فرق داریم با زاهدی که ظاهر را

می‌پرستد و او نمی‌تواند حال ما را درک کند ، از این جهت هر چیزی که در مورد ما بگوید باطل است و جای نگرانی نیست .

در طریقت هرچه پیش سالک اید خیراوست
در صراط مستقیم ایدل کسی گمراه نیست
الخیر فی ما وقع . هر چه خدا خواسته ، اون بهتره . چون خدا عالم مطلق است
ما عقلمان نمی‌رسد ، عواقب را ما نمی‌بینیم خدا می‌بیند . صراط مستقیم منظور
اسلام است در اسلام گمراهی نیست .

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
ببین همان حافظی که ظاهراً "از شاه شجاع و شاه منصور تعریف می‌کند اصلاً" به
اصل شاهی معتقد نیست . می‌گوید تا سرانجام ما چی باشد ، بیدق یعنی سرباز
یعنی پیاده . یعنی ما با مردم راه می‌رویم اصطلاحی هست که می‌گویند پیاده
شو با هم راه برویم .

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
آفرینش بسته بود ، باز کردیم . دایره‌ای پیدا شد که باید ۱۹ میلیارد سال با
نور فرشته راه رفت و بدان رسید ، این است که کسی آگاه نیست .

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست
حکمت اینجا حکومت است .

صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب

کاندیرین طفرانشان حسبه الله نیست

رئیس کل حسابداری را می گفتند صاحب دیوان . روی کاغذ می نوشتند حسبه الله
یعنی نزد خدا حساب خواهد شد . فرمان شاهی و امضاء شاهی را طفرای می گفتند .

هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو

کبروناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست

صحیح این که : هر که خواهد گویا و هر که خواهد گو برو . یعنی همه جا می شود
هم به خدا تعرض کرد و هم رو به خدا کرد .

بر درمیخانه رفتن کار یک رنگان بود

خود فروشان را بگوی می فروشان راه نیست

منظور می حقیقت است .

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

تشریف یعنی خلعت . منظور این است که خلعت تو (خدا) عمومی است اگر ما
قابل نیستیم از خود ماست .

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

پیر خرابات یعنی ائمه و تمام کسانی که هادی هستند .

غزل ۷۲

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
یعنی بالاخره باید از قالب تهی شد . آنهم باید بدنت را با عشق تخلیه کنی
او را به چشم پاک توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوه آن ماهواره نیست
خدا تشبیه به هلال شده ، یعنی راه پیدا کردن به معنویات و راه الهی مشکل
است .

غزل ۷۳

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
نفی در نفی افاده اثبات می کند یعنی همماش هست .
از حیای لب شیرین توای چشمه توش
غرق آب و عرق اکنون شگری نیست که نیست

از خیال لب شیرین صحیح است ، چون حافظ از تکرار خوشش نمی آید ، اگر حیا باشد که نیاز به عرق نیست ، اگر حیا باشد که نیاز به عرق نیست ، چون لازمه حیا عرق است ، اما از خیال صحیح است .

غزل ۷۴

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست
اینهمه نیست یعنی مهم نیست .

از دل و جان شرف صحبت جانان غرضست
غرض اینست و گرنه دل و جان اینهمه نیست
معرفه الله منظور است خلقت الادم کیف اعرف
دولت آن است که بی خون دل آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
می گوید : خدایا اگر می خواستی بهشت را بدهی می دادی ، دیگر عمل چرامی خواستی

دردمندی من سوخته زار و نزار
ظاهرا "حاجت تقریر و بیان این همه نیست
دردمند چون منی سوخته و زار و نزار صحیح است .

غزل ۷۶

چرا ز کوی خرابات ، روی بر تابم
کزین بهم ، به جهان هیچ رسم و راهی نیست
کزین بهم یعنی از این بهتر . منظور اسلام است که بهترین می باشد .

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
می گوید : ریشه همه گناهان در مردم آزاری است .

چنین که از همه سودام راه می بینم
به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست
مصرع دوم ، به از حمایت زلف توام صحیح است .

غزل ۷۷

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
وندران برگ و نوا خوش نالهای زار داشت

منظور حضرت رسول و قرآن است .

یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت
از گدایان عار داشت صحیح است .

غزل ۷۹

چمن حکایت اردی بهشت می گوید
نه نه عاقلست که نسپه خرید و نقد بهشت
یعنی بهترین است که انسان از نمونه بهشت که بهار است لذت ببرد .

غزل ۸۰

نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تویس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت ؟
صحیح مصرع دوم این است که : توجه دانی که پس پرده که زیبا و که زشت .

غزل ۸۴

ساقی بیار بساده که ما صیام رفت

در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت

یعنی مردم قرآن را فقط در ماه رمضان می‌خوانند ولی ما همیشه می‌خوانیم ،
قرآن خوانی ما به جهت شوکت و ناموس نیست باده منظور قرآن است که انسان
را سرمست می‌کند ، سرمستی هم به مفهوم کار غیر ارادی انجام دادن می‌باشد
یعنی انسان بی‌اختیار به انجام کاری شروع می‌کند . در قرآن داریم که بندگان
خدا وقتی قرآن می‌خوانند به سجده می‌افتند و گریه می‌کنند .

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم

عمری که بی‌حضور صراحی و جام رفت

دنباله بیت بالاست ، یعنی زاهدان ریایی به جهت وجهه و نام‌آوری قرآن را
در ماه رمضان می‌خوانند ولی من که در جهت مخالف آنها حرکت می‌کنم ، در
آن وقت عزیز نخواندم و حالا می‌خواهم قضای آن را بجای آورم .
عمر مال که بی‌حضور دوست و قرآن سپری شد در واقع هر باد رفت .

غزل ۸۷

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان می‌توان گرفت

حضرت رسول خیلی زیبا بود ، حتما "شنیده‌اید . مردم او را با حضرت یوسف
مقایسه می‌کردند . خود حضرت از جبرئیل پرسید که مردم چنین می‌گویند آیا
واقعا "این‌طور است ؟ جبرئیل گفت : انت املح یعنی ملاحت تو بیشتر از یوسف
است منهم دارم که :

خدیجه گو بشکن . قیمت زلیخا را
که پیش ماه تو یوسف متاع بازار است
حاصل بیت این است که نبوت تو باتفاق ملاحت دنیا را گرفت .

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع
شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت
دربان گرفت یعنی آتش گرفت ، زبانه کشید یعنی سوخت و نتوانست فاش کند .

زمین آتش نهفته که در سینه منست
خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت
عشق الهی از همه چیز بالاتر است ، فکنت کنزاً "مخفیا" فخلقت الخلق فکی اعرف

فاحببت عن اعراف یعنی من گنج مخفی هستم ، پس خلق کردم انسان را که شناخته شوم پس دوست دارم که شناخته شوم .

می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست
از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

یعنی زبان گل بند آمد . نیست برگهای گل پیچیده شده ؟ تشبیه است ، البته صبا اشاره به انبیاء می‌باشد که حجاب از جمال الهی بر می‌دارند .

آن روز شوق ساغر می‌خرمنم بسوخت
کاتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت

ساقی : منظور مولا علی است . منم دارم که به علی شناختم من به خدا قسم ، خدا را . می‌گوید نباعظیم . در قرآن ده بیست جا اشاره به حضرت علی هست اصلاً "حروف تهجی قرآن اسم ۱۴ معصوم است .

الرا : یعنی الی‌الله الی‌الرسول

حم : یعنی قسم به حسنین محمد

طسم : فاطمه و حسنین و محمد

طه : فاطمه ابوها

حدیثی است که فاطمه است و پدرش و شوهرش و بچه‌ها که فقط اسم فاطمه را می‌آورد .

قف : قسم به قائم آل محمد

ص : قسم به صادقین (امام محمد باقر و امام جعفر صادق را هم باقرین و هم

صادقین می‌گویند) .

در آخر سوره رعد هم اشاره‌ای به حضرت علی هست : *و يقول الذين كفروا لست مرسلًا "قل كفى بالله شهيدًا" ابینی و بینگم و من عنده علم الكتاب .*
به کافران بگو که بین من و شما خدا گواه است و کسی که دانش کتاب پیش اوست ،
یعنی علی .

خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان

زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت

دیر مغان یعنی خاندان علی ، نیست در دیر مغان شراب درست می‌کردند و
مردم را مست می‌کردند ؟ متوجه شدن به خاندان علی هم انسان را از فتنه‌ها
برکنار نگه می‌دارد یعنی از خود ظاهری بیخود می‌کند مثل قرآن که آدم را
دیوانه می‌کند و بی‌اختیار «سجده و بکیا» به سجده و گریه می‌افتد .

غزل ۸۸

شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت

فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت

در دعای کمیل هست که صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک بر فرض

که خدایا بر عذاب تو صبر کنم به فراق تو چگونه صبر کنم ؟

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
 کنایتیست که از روزگار هجران گفت
 جهنم یعنی نبودن بهشت ، نبودن بهشت یعنی نبودن قرب خدا .

فغان که آن مه نامهربان مهر گسل
 به ترک صحبت یاران خود چه آسان گفت
 مصرع اول : فغان که آن مه مشکل پسند دشمن دوست صحیح است .

غم کهن به می سالخورده دفع کنید
 که تخم خوشدلی اینست پیر دهقان گفت
 پیر دهقان : پیامبر - ائمه .

غزل ۸۹

یارب سببی ساز که یارم به سلامت
 باز آید و برهاندم از بند ملامت
 یعنی امام ظهور کند و ما سر بلند شویم .

امروز که در دست توام مرحمتی کن
 فردا که شوم خاک ، چه سود اشک ندامت
 مفهوم شعر من است که :

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم
روزی سراغ وقت من آیی که نیستم
محراب ابرویت بنما تا سحرگهی
دست دعا برآرم و درگردن آرم
محراب ابروان بنما ، صحیح است .

غزل ۹۰

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت
بنگر که از کجا به کجا می فرستمت
یعنی ای انسان تو را من دارم بالا می کشم ، مثل اینکه هدهد را بفرستند به
شهر سبا ، شهر بلقیس .

ساقی بیا که هاتف غییم به مژده گفت
با درد صبر کن که دوامی فرستمت
من لاصبرله لایمان - ان الله مع الصابرين - الصبر مفتاح الفرج .

غزل ۹۱

ای غایب از نظر به خدا می سپارمت
جانم بسوختی و بدل دوست دارمت

مصرع دوم به جان دوست دارمت صحیح است .

صد جوی آب بسته‌ام از دیده برکنار

بر بوی تخم مهر ، که در دل بکارمت

مصرع دوم ، بر بوی بذر مهر صحیح است ، بهترین بیت این غزل را متاسفانه

در نسخه قزوینی نیآورده‌اند که این است .

گردیده دلم کند آهنگ دیگری

آتش زخم در آن دل و در دیده آرمت

خونم بریخت وز غم عشقم خلاص داد

منت پذیر غمزده خنجر گذارمت

صحیح مصرع اول این است : خونم بریز و از غم عشقم خلاص دار .

می‌گیرم و مرادم از این سیل اشکبار

تخم محبتست که در دل بکارمت

مصرع دوم ، بذر محبتست صحیح می‌باشد .

غزل ۹۲

میر من خوش میروی کاندل سرویا میرمت

خوش خرامان شو که پیش قدر عنایمیرفت

خطاب به سیدالمرسلین و مولا است .

گفته بودی کی بمیری پیش من تعجیل چیست
خوش تقاضا میکنی پیش تقاضا میرفت
خطاب به پیامبر که دعوت به جهاد می کند .
گرچه گرچه جای حافظ اندر خلوت وصل تو نیست
ای همه جای تو خوش پیش همه جا می رفت
خطاب به خداست که در همه جا هست .

غزل ۹۴

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس
گوئی ولی شناسان رفتند از این ولایت
اشاره به خود حافظ است که من از اولیا هستم [استاد بارها از این بیت به عنوان
کلید شناخت چهره واقعی حافظ یاد می کرد] .
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ گانجا
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
مثل یحیی و حضرت سیدالشهدا یعنی کسی که راه خدا هرود ، شهید می شود
چشمت به غمزده ما را خون خورد و می پسندی
جانا روانها شد خونریز را حمایت

خداوند بعضی وقتها دشمن را بلند می‌کند مثل شیطان . راجع به مفضوبین آیهای هست که در آخر زمان آنها را فوق همه قرار می‌دهیم تا هر چه می‌دانند بکنند و شایسته عذاب جاویدان باشند .

در این شب سیاهم گم‌گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

برای صادق هدایت این بیت را می‌خواندم و به شوخی می‌گفتم : از گوشه‌ای برون آی ای صادق هدایت . بوف کورش یک شب پدر ما را درآورد ، اصرار کردیم که چیزی بخوان ، زیاد اصرار کردیم ، بوف کور را که تازه نوشته بود درآورد و خواند . در بوف کور هم عجیب مناظر کریمه است ، همه ناراحت شدیم . بعداً حضار به من گفتند که تو هم چیزی بخوان . من هم هذیان دل را که تازه سروده بودم خواندم همه سرحال آمدند . نیما گفت من شعری لطیف‌تر از این ندیده‌ام . هدایت آخرش هم خودکشی کرد . به من و نیما هم زیاد می‌گفت که بیایید خودکشی کنیم . من هم دوسه بار تصمیم گرفتم انتحار کنم ولی خدا نگه داشت . خودکشی در اسلام حرام است . در اسلام چه خود را بکشیم و چه دیگری را فرق نمی‌کند . به هر صورت منظور بیت اولیا الله است که برای بشریت حکم ستاره‌ارشاد دارند

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ قرآن زیر بخوانی در چارده روایت

منظور چهارده معصوم است . اوصیا چهارده نفر هستند انما ولیکم الله و رسوله و اولی الامر منکم . با حضرت فاطمه ۱۴ نفر می‌شوند .

غزل ۹۵

مدام مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت
خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت
یعنی خداوند در همه چیز ظهور می‌کند ، حتی اغوا هم که می‌کند نوعی هدایت
است تا در آخر بشر راه راست را پیدا کند .

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسریارائی
صبا را گو که بردارد زمانی برق از رویت
یعنی انبیاء را بگو که نقاب از چهره تو بردارند تا جلوه کنی . انبیاء به جهت
لظافت به صبا تشبیه می‌شوند .

غزل ۱۰۱

گره زدل بگشا و ز سپهر یاد مکن
که فکر هیچ مهندس چنین گره‌نگشاد
مهندس اسم فاعل هندسه است و اینجا به معنی فیلسوف است .

ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم
که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد

مصرع دوم خاک دیده فرهاد صحیح است .

بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم
مگر رسیم به گنجی در این خراب آباد

معلوم می‌شود که می «هامبورسون» نیست چون با آن می نمی‌شود در دنیا به
گنج رسید . خراب آباد منظور دنیا است که هم باید باشد و هم باید فهمیده
شود ، که فایده‌ای ندارد ، محل امتحان است . انسان باید امتحانش را بدهد
و برود .

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر
نسیم باد مصلا و آب رکناباد
نسیم خاک مصلا صحیح است . نسیم خودش باد است حافظ چنین نمی‌گوید .

قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ
که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد
مطرب حافظ قرآن است ، قرآن هم رتیم دارد ، تشبیه می‌کند به ساز ، چنگ هم
سیمش ابریشمی است یعنی سیم چنگ را از ابریشم می‌کشیدند .

غزل ۱۰۲

دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد
من نیز دل بباد دهم هرچه باد باد
یار سفر کرده منظور امام زمان است .

غزل ۱۰۳

گرچه صد رودست در چشم مدام
زنده رود باغ کاران یاد باد
باغ کاران اسم باغ بزرگی در اصفهان بوده .

غزل ۱۰۵

صوفی ار باده به اندازه خورد نوش باد
ورنه اندیشه این کار فراموش باد

هر چیز اندازه‌ای دارد. صوفی هم باید به اندازه الهی بخورد و گرنه مضرت است.

آنکه یک جرعه می‌از دست تواند دادن
دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

هر کسی که سنت خوب را اشاعه دهد، تعلیم و تربیت الهی دهد. معلم شود
در این بیت دعا می‌شود.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
انسان در اسلام ارزش هر چیزی را می‌فهمد. هر چیز را با ضدش می‌شناسد و
متوجه می‌شود که همه چیز لازم است. باید تسلیم شود.
تا خار نباشد معنی گل را نمی‌فهمیم، تا شب نباشد معنی روز را نمی‌فهمیم.
بسیاری از داروهای مهلک یک ذره‌اش زنده کننده است اما اگر از میزان خارج
باشد کشنده می‌شود. مثلاً "بلادون اگر دو میلی باشد در اسهال خونی لازم
است تجویز شود اما اگر ۳ میلی گرم باشد می‌کشد. دهاتیها به این دارو
"بات بات" می‌گفتند.

[خلاصه منظور خواجه اینست که در آفرینش خطائی نیست، چشمهای ما خطا بین
هستند].

غزل ۱۰۷

چشمی که نه فتنه تو باشد
چون گوهر اشک غرق خون باد
فتنه: یعنی مفتون – عاشق، اما مصرع دوم از گوهر اشک صحیح است.

لعل تو که هست جان حافظ
دور از لب مردمان دون باد
دور از لب هر خسیس دون باد.

غزل ۱۰۸

ای که انشاء عطار د صفت شوکت تست
عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد
عقل کل اینجا پیامبر نیست، به معنی دریایی است که هر کس قطره‌ای از او دارد،
معنی بیت این است که تو عاقلتر از همه هستی، مبالغه است.

نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد
هر چه در عالم امرست بفرمان تو باد
یعنی تمامی کون و مکان . جهانهای انرژی را کون و جهان ماده را مکان می گویند .
در آخر این غزل قزوینی بیتی انداخته که این است :
حافظ خسته به اخلاص ثنا خوان تو شد
لطف عام تو شفا بخش و ثنا خوان تو باد

غزل ۱۰۹

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد
پیامی نفرستاد صحیح است .

دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست
ز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد
مصرم دوم این است : از خال و خط آن دانه و دامی نفرستاد .

غزل ۱۱۰

پس تجربه کردیم در این دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد
دیر غلط است ، چون این دنیا دار مکافات است . دردی کش که به معنی انسان
قانع است اینجا منظور آل علی است .

غزل ۱۱۱

غیرت عشق ، زبان همه خاصان ببرید
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد
خاصان یعنی آنها که عالمند و اهل ایمان نیستند . عام یعنی بیسواد عاشق .
من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
منظور از مصرع دوم این است که : انسان در حالی که هست مستحق همانست
یعنی اقتضایش این بوده عملی که انسان در ادوار گذشته کرده نتیجهاش را در

حال می‌بیند . حال ساخته گذشته است و حالا هم داریم آینده را می‌سازیم .

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار

هر که در دایره گردش ایام افتاد

[استاد ، هنگام خواندن این بیت بارها گریه کرد و بیت را تکرار نمود . مدام اللماکبر می‌گفت و خطاب به بنده فرمود . اگر بدانی که این بیت چه به روزگارم آورده است و ادامه داد آقامیرزا طاهری بود در خراسان که انسان نازنینی بود . آقای طلّیعه هم بود در عدلیه تهریز ، که ما با هم معاشر بودیم . در شهریور ۱۳۲۰ که صهیونیستها آمدند و مردم را به بی‌دینی دعوت کردند . آقامیرزا طاهر نامای به آقای طلّیعه نوشته بود و مضمونش این بود که در مقابل این حادثه چه کنیم ؟ اگر تسلیم نباشیم ما را می‌کشند . در آن نامه این بیت را هم ، نوشته بود .

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار

هر که در دایره گردش ایام افتاد

من و آقای طلّیعه به حالتی افتادیم که نتوانستیم راه برویم و هر دو نشستیم زمین . به هر صورت معنی بیت این است که سیر روزگار واقعی انسان را آنچنان گرفتار می‌کند که کاری از دستش بر نمی‌آید . در غزلی دیگر می‌گوید :

آسوده برگنار چو پرگار می‌شدم

دوران چون نقطه عاقبتم در میان گرفت

بعد از معنی بیت بالا استاد اشاره‌ای به زمان حافظ کرد و به مناسبتی این بیت

را خواند :

جهان به گام من اکنون شود که دور زمان
مرا به بندگی خواجه جهان انداخت

و اضافه نمود :

این بیت را برای خواجه قوام الدین گفته . قوام الدین هم همه‌کاره شیراز بود وزیر بود ، هم صحبت شیخ اسحاق بود . با اینکه خیلی ثروتمند بود اما بخشنده هم بود . به دستگیری از مستمندان هم معروف بود . قبلاً "خواندیم که آسمان و ماه غرق نعمت او هستند . پس استعداد تربیت داشته . اینست که حافظ تعریف می‌کند و تشویق به بهتر شدن می‌کند و می‌گوید که خوشحالم در زمان تو زندگی می‌کنم . اما محمد مبارز ریاکار بی‌دین را لعن می‌کند . خودش در خفا شراب می‌خورد و در ظاهر خمها را می‌شکست .

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند

پنهان خورید باده که تعزیر می‌کند

جایی هم می‌گوید محتسب تیز است .

سؤال : استاد ، شیخ ابواسحاق به دست همین مهد مبارز کشته شد ؟

جواب : بله و خواجه هم متأثر شد چون تربیت پذیر بود و آن شعر معروف را می‌گوید :

حیف کان خاتم پیروزه بو اسحاقی . اما برای تیمورچی ؟ او را تعریف نمی‌کند ، آخر چه تعریفی بکند ، آنکه به حیوانات هم رحم نکرد . خوب آخر حافظ شم الهی داشت ، خدا ساخته بود . همینطوری که به کسی بد نمی‌گفت یا مدح نمی‌کرد . منم دارم که :

شهریار را هم چون خواجه خدا ساخته نیست
چون تو بس شاعر برجسته گه خود ساخته بود

تکلیف درسی

در پایان جلسه آن روز استاد با تبسمی فرمود: «چطور در مدرسه به محصل
تکلیف می گویند تکلیفی هم که تا جلسه بعد برای تو تعیین می شود، جمع کردن
و نتیجه گیری از اشعاری است که حافظ به پادشاهان گفته است». اما انجام تکلیف
استادانه در آن روزها به فراموشی سپرده شد و اکنون پس از گذشت ماهها از
سوگش بی آنکه پیراهن غم از تن درآورده باشم، دیوان خواجه را ورق می زنم، و
می خوانم که:

شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت
ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی
که به گوی می فروشان دوهزار جم به جامی

بگذر ز گبر و ناز که دیدست روزگار
چین قبای قیصر و ترک کلاه کی

سپهر بر شده پرویز نیست خون افشان
که ریزه اش سر گسری و تاج پرویز است

بده جام می و از جم مکن یاد
که می‌داند که جم کی بود و کی کی

شکل هلال هر سمره می‌دهد نشان
از افسر سیامک و ترک گلاه ژو

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل میند بر اسباب دنیوی

بر درمیگده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

به فراغ دل زمانی نظری به ماهرویی
به از آن که تاج شاهی همه عمرهای وهویی

شگوه تاج سلطانی که بیم جان درود رجست
کلاهی دلکش است اما به ترک سرنمی‌ارزد

آیا اگر این شعرها را به استاد می‌خواندم ، در تایید سخنانش نمی‌گفت
که : حافظ وقتی از جمشید و کیخسرو و سیامک و ژو چنین به بی‌ارزشی یاد می‌کند
تیمور و چنگیز و حتی ابوالسحاق و شاه شجاع باید حساب خود را بدانند و
بفهمند که از آنها چگونه یاد خواهد شد .

یادآوری حافظ از پادشاهان گذشته نه بدین سبب است که آنها را بزرگ می‌شمارد و یادشان را گرامی می‌دارد، بلکه از این جهت است که به پادشاهان وقت نشان دهد که پیش از شما پادشاهان قدرتمند و پرشکوهی بوده‌اند ولی اکنون چیزی جز یک مشت خاک از آنها باقی نمانده است. و غرض از این تذکر نوعی هشدار است که به تهذیب نفس پردازند و دل به دنیا در نبندند. گویا مضمون این دو بیت سعدی است که مدام در دیوان خواجه تکرار می‌گردد.

اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند

رستم و روثینه تن اسفندیار

تا بدانند این خداوندان ملک

کز بسی خلق است دنیا یادگار

باری، شیراز حافظ به گواهی تاریخ و به شهادت اشعار خود خواجه، نه جای امن بود و نه از "سپهر تیزرو" چشم آسایشی داشت، تصویر فراغت و آرامش در اشعار خواجه اگر هست، بقدری کمیاب است که در مقایسه با طوفانهای وحشتناک روحی می‌توان ندیده‌اش گرفت و حاصل لحظه‌هایی شمرد، که انسان سراپا درد نیز ممکن است در آن لحظه‌ها خود را به فراموشی سپارد.

روزگار عجیبی بود، روزگار حافظ. هر روز کسی در گوشه‌ای مدعی سلطنت می‌شد، و هر روز سری به بهای "کلاه سر" بر باد می‌رفت. قیامهای پیدری مدعیان سلطنت و هرج و مرجهای دائمی و ناامنی‌ها و ناآرامیها گاه به حدی می‌رسید که آدمی چون حافظ نیز خاطر بدان ترک سمرقندی می‌داد، اگرچه ارزش یک خال هندو را بالاتر از سمرقند و بخارا می‌دانست. نه آری تیمور هزاران

ولایت ویران کرد تا سمرقند و بخارا را آباد سازد^۱ و در چنین روزگاری عارف شیرازی مجبور است یکی به نعل و یکی به میخ بزند و بقول استاد شهریار، پادشاهان را تربیت تشویقی نماید و آنها را به صراط مستقیم دین الهی دعوت نماید.

کدام تربیتی بالاتر از این که در مقابل ذهنیات شاهان بیماری چون چنگیز که اصالت را به پادشاهی می‌دهند و مردم را هیچ می‌انگارند «فکر می‌کنند که اگر همه مردم نیز کشته شوند باکی نیست چرا که سلاطین در جهان بسیارند و آنها حکایت یکدیگر خواهند گفت^۲» گفته شود:

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی
که به گوی می‌فروشان دو هزار جم به جامی

۱- تذکره دولتشاه
۲- طبقات ناصری

(روحی - الهام - منقش)
 تشعشع از خود ذاتِ خدا یکی (روحی) است
 و رای عقل، که مخصوص انبیای عظام
 دگر تشعشع مخصوص اولیا و خواص
 هم از طریق عقل که نام او الهام
 سوم تشعشع لطف بیان بنام رهنم
 که جفت قدرتِ خلافت است و فیض عام
 ولی بهر سه تشعشع کمال مبینش
 دل شکسته که احسان و ست پال تمام
 برین - مراد و معنی

